

فصلنامه شعر و ادب - دور دوم - شماره ۹۹

۱۵

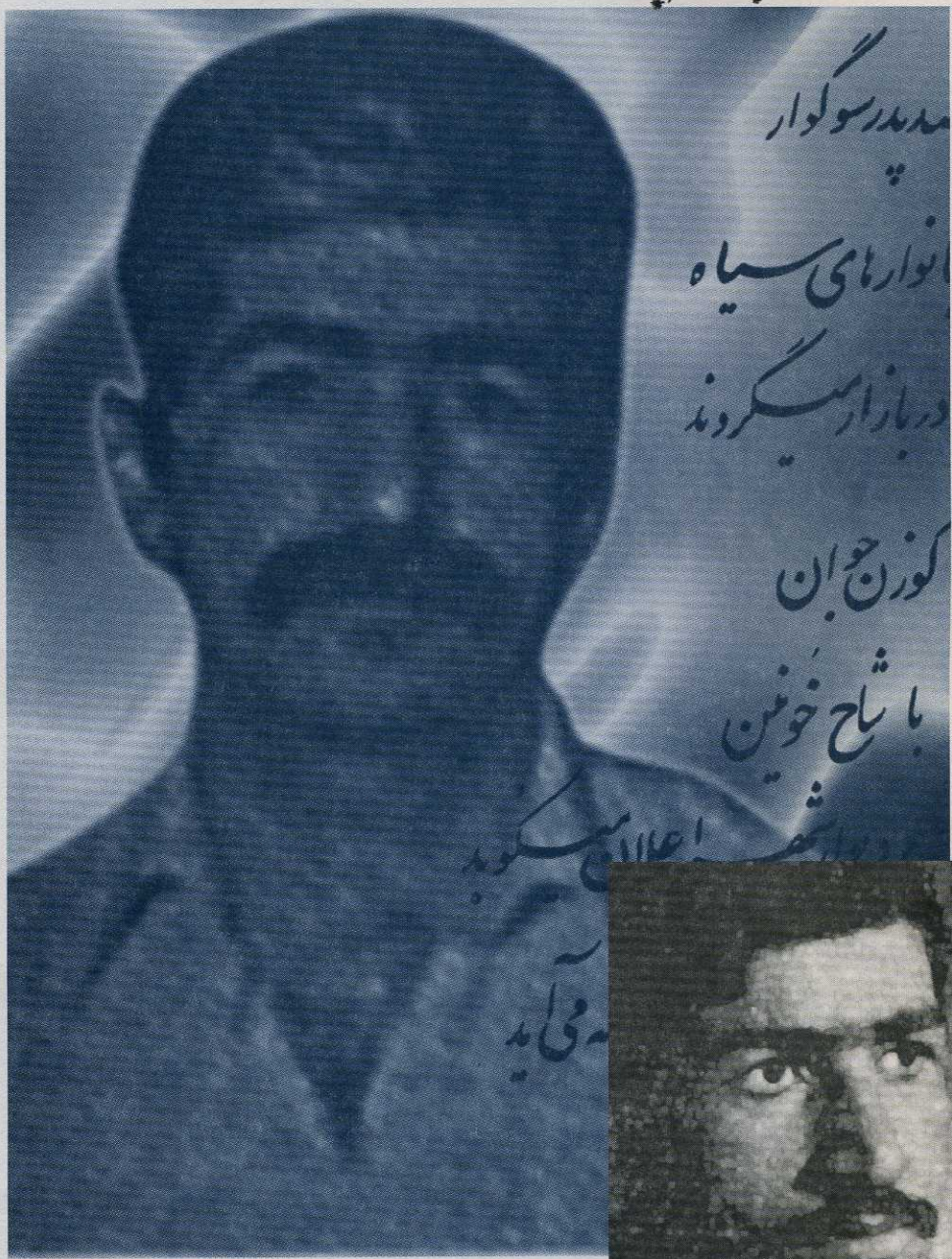
۳

# شعر ویژه

گاهنامه ویژه شعر - سال اول، شماره سوم - آذر ماه ۱۳۷۵ - دسامبر ۱۹۹۶

با آثاری از:

- عسگر آهنین
- احمد ابراهیمی
- مهدی استعدادی شاد
- جواد اسدیان
- آرش اسلامی
- محمد امان
- افسانه خاکپور
- نسیم خاکسار
- هادی خرسندی
- پرویز خضرائی
- اسماعیل خوئی
- منوچهر دوستی
- مهران رجایی
- حمید رضا رحیمی
- سهراب رحیمی
- مهرانگیز رساپور
- مسعود رستگاری
- نسرین رنجبر ایرانی
- اسماعیل روزبه (فرید)
- روزبهان
- یدالله رؤیائی
- عباس سماکار
- انوش سرحدی
- محمد رضا شفیعی کدکنی
- فتح الله شکیبائی
- محمد عارف
- بتول عزیزپور
- عدنان غریفی
- بیژن فارسی
- فریدون فریاد
- محمود فلکی
- قدسی قاضی نور
- زیبا کرباسی
- فریبا ماکوئی
- رضا مقصدی
- نعمت میرزازاده (آزرم)
- ه. ت. مینا
- زری مینوئی
- نویده نویدی
- و ...



○ درباره سعید سلطانپور

○ شفیعی کدکنی: نقش تاریخی و خلاقیت فردی

○ نسیم خاکسار: «وطن» در شعر شاعران تبعیدی

○ محمود فلکی: «ترانک»، نام پیشنهادی برای نوعی شعر

Handwritten signature or mark in the bottom right corner.

در اینجا استثناً چاپ می‌شود) نباید چاپ کرد؟ برای آنکه تمامش یا توضیح واضح است و یا استدلال علیه چیزهایی که گویا ما «پنداشته» ایم، در حالی که ما، با همه بلاهت ذاتی‌مان، دیگر آن قدر هم ابله نبودیم که چنان چیزهایی را «بپنداریم». حالا چه باید کرد؟ باید سطر به سطر نقل کرد و پاسخ داد و ثابت کرد که چنان نبوده؛ کاش بحثی جدی و سودمند بود؛ ولی، در سطح کنونی بحث، تنها پاسخ ما، چاپ بی کم و کاست آن می‌تواند باشد (تنها با حذف يك نام)؛ تا، در ضمن، شما هم نمونه‌های دیگر از واکنش‌های دوستان شاعر را ببینید، و گمان نکنید که همه واکنشها به يك گونه است. به هر رو، ندای اعتراضی است به زیر سؤال رفتن يك يال و کویال، و بگذارید چاپش کنیم:

درباره «تکرار ضمیر، ... نادرست...»

به قلم سعید یوسف، در شماره دوم «گاهنامه ویژه شعر»، صفحه ۵۳.

سعید جان یوسف، خسته نباشی! چرا که «گاهنامه ویژه شعر» کاری شده است کارستان و آینده‌های پربارتر را نوید می‌دهد.

با همه این تفصیلات، هرازگاهی خطب هم کرده‌ای. مثلاً حذف کردن «مرا» در شعر «زادراه» قدری غرابت و نیز کراهت دارد. من مثل تو، اهل صدور فتوا، با بکار بردن تزئینی کلمه «چرا» نیستم. چون پرانند جمله‌هایی کلی و بی‌برهان، مثل نوشتن این جمله است: «چرا که آوردن «من» و «او» در يك جمله از نظر دستوری غلط است!» آدم از خودش می‌پرسد: چرا غلط است؟ و تا بیايد و جوابی بگیرد، موضوع تا شماره بعدی ویژه‌نامه، بیات شده است و مریدان و مؤمنین، به به و چه‌چه‌ها کرده‌اند. جریان ریش و قیچی و تزئین است و قدرت و ایمان، و نه شناخت.

حالا خطب کار تو کجاست؟ اولاً: «مرا» جزء جدانشدنی فرم شعر است. (البته بوده بوده بود!) و چهار بار تکرار می‌شود و با حذف آن، خشت از خردند در رفته است. اگر قرار بود چیزی را حذف کنیم، «میم» را حذف کرده بودم.

دوماً: چرا «ضمیر» و «ضمیر متصل» را، فقط در این بند بدست تو ویران شده، تکرار کرده‌ام، در حالی که سه بار دیگر در همین شعر و پنج بار در اشعار دیگر، بدون تکرار بکار برده‌ام؟ خواننده خیر ندارد، تو که می‌توانستی نگاهی سراسری به «دو روی يك سگ» بیاندازی! نمی‌توانستی؟ یا اینکه «وجدان علمی» را لایق خواننده بودی؟

و اما، «مرا»، برخلاف آنچه که تو پنداشته‌ای، نه تنها با افعال لازم، بلکه با افعال متعدی هم می‌آید. مثل: «و مرا / ستاره چشم و عقاب / بر دار می‌بینم / بر قلعه‌های فراموش». (دو روی يك سگ، ص ۲۳). منتها، چون تو فقط با افعال لازم نظر داری، از فعل متعدی «کشیدن» و اسم «پا»، فعل مرکب لازم «پا کشیدن» را ساخته‌ای و به شعر تحمیل کرده‌ای. درحالی که من «پا» را از قید فعل رها، و «می‌باید» را التزام درونی، و نه بیرونی خواسته بوده بودم. به این معنی: «من خود را ملزوم می‌دارم، که پای خود را بر کشم!» و نه آنطور که تو پیشنهاد کرده‌ای: «و پای

بر می‌بایدم کشید». یا «و مرا یا بر می‌باید کشید». که این نوع جمله دو معنی دارد:

الف: مرا می‌باید، که یا بر کشم!

ب: برای من یا بر می‌باید کشید.

این فرم، چیزی ناخواسته و قضا - قدری در خود دارد، که گاهی به‌عنوان ایهام کلامی بکار می‌آید و گاهی اغتشاش معنی ایجاد می‌کند. این «باید» در معنی الف را کی و چی به شاعر تحمیل می‌کند و کی باید در معنی ب، یا بر کشد؟ اگر شعر را دوباره بخوانی، می‌بینی، که شاعر در اصل، از زخمهای درونی خود می‌خواهد که ترمیم یابند، از خیال آهنگان سبزش در آوند می‌خواهد که بال او را بگشایند، و از دستهای بی‌قرار از فردای خود می‌خواهد که خنجر را و تازیانه را برای زخم زدن به او بکار نگیرند، و... خرام او را، شیواتر بخواهند، وقتی که راه او را بردریداند و پشت او را برخواهند درید و...

پس در این شعر، بایستی روی متعدی بودن افعال تکیه کرد، و لازم بودن آنها را در حد ایهام کلامی فهمید! به همین دلیل، اسامی، بیشتر به‌صورت مفعول بکار رفته‌اند، نه به‌عنوان جزء افعال لازم.

برای روشن‌تر شدن قضیه، به معانی مختلف جمله بعدی اشاره می‌کنم.

- مرا تیر می‌باید زد.

اگر روی فعل مرکب لازم «تیر زدن» تکیه کنیم، جمله این معانی را دارد:

الف: من می‌باید تیر بزنم.

ب: به من می‌باید تیر زد. (این معنی پرتنگ است و ناخواسته، و هیچ ربطی به ایهام کلامی ندارد.)

اما اگر «مرا تیر» را با مکث و تکیه بخوانیم، معنی «تیرم را» و متعدی بودن فعل، قوت می‌گیرد. یعنی:

ج: تیرم را می‌باید بزنم.

ح: تیرم را می‌باید زد.

باز هم هیچکدام آنی نیست که من می‌خواستم. چون

«می‌باید» در هر حال تحمیلی و بیرونی است. از همه اینها گذشته، آوردن (اسم + را) یا جانشین آن «ضمیر» همراه با ضمیر متصل در يك جمله، «از نظر دستوری غلط» نیست، بلکه برای رجوع دادن به ضمیر بکار می‌رود. مثلاً: «ترا نامهای می‌باید نوشت.»، یعنی، «من باید برای تو نامهای بنویسم». حالا اگر بخواهم، برای خود نامهای بنویسم، تکلیف چیست؟ خواهم گفت: «مرا نامهای می‌باید نوشت.»، یعنی، «من باید برای خود نامهای بنویسم». می‌بینی که با حذف کردن «مرا» یا «م»، گیرنده نامه حذف می‌شود.

در ضمن در صفحه سه «ویژه‌نامه قبلی» نوشته‌ای: «... اگر بی‌وجدانی دیدید، حتماً گوشزد کنید...» دیدم بگ نیست، بعضی چیزها را بزمن به گوش، تا گوش شیطان کر، به «بی‌وجدانی» نکشند!

وجدان علمی می‌گوید: حالا که تنها ویرانه يك شعر را چاپ می‌کنی، حد اقل درباره همان ویرانه، فتوا صادر کن! و نه درباره شعرهایی که روح خواننده هم از آنها خیر ندارد! یعنی یا نقل و نقد همه اشعار، یا چشمپوشی از شیوه قدیمی «برچسب زدن»! و اگر ویژه‌نامه جای تقد علمی نیست، پس چرا...؟

وجدان علمی می‌گوید: چرا سلیقه یکی را با جمله سرد و بی‌روح «از نظر دستوری غلط است»، به قول خودت «دراز می‌کنی» و سلیقه دیگران را با بارتی بازی و «تق‌زدن‌های ملاطفت‌آمیز» و «قدری غرابت و بلاهت دارد» ماستمالی؟ پای شعر وسط است، یا «دراز کردن» این و آن؟ تو که دست به حذفات اینقدر خوب است، چرا این جور اصطلاحات آنچنانی را حذف می‌کنی؟ نکند در مدینه فاضله تو، جامعه طبقاتی شاعران، بجای فلان و بهمان، حاکم خواهد شد؟! وجدان علمی می‌گوید: کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی! تو که ادعا می‌کنی «به ظرافتهای دستوری کار واردی» و دیگران نه!، چرا درست در همان جمله‌هایی که سلیقه مرا به غلط بودن متهم می‌کنی، مرتکب غلط دستوری می‌شوی؟ نوشته‌ای: «پس بسیار استثنایی خواهد بود موارد اصلاحات ویرایشی، و يك موردش از قضا...» بایستی ادامه می‌دادی: در همین جمله مغشوش خودم پیش آمده است. چرا؟ چون، اولاً، صیغه جمع را برای اسامی غیر ذی‌روح بکار برده‌ای، بدون اینکه به آنها شخصیت ذی‌روح داده باشی. و این، (البته به شیوه نوشتاری خودت)، از نظر دستوری غلط است. منتها «سلیقه» هم برای خودش یلی است دگم شکن. نیست؟ من هم از قضا، با این «سلیقه» موافقم!

اما و اما و دوماً، ضمیر متصل «ش» را مفرد آورده‌ای، در حالی که «موارد» و «اصطلاحات» جمع هستند. این هم از نظر دستوری غلط است. جل‌الخالق، تکرار ضمیر متصل نادرست به قلم ویراستار ضمیر درست دیگران؟!

وجدان علمی می‌گوید: دعوی به اصطلاح ادبی سعید یوسف با [...]، و بالعکس، و برعکس و مضاعف، ربطی به محمد عارف ندارد! کاسه کوزه‌ها مفت سر خودتان!

وجدان علمی می‌گوید: معرفی‌نامه چرتکه‌ای کتاب «دو روی يك سگ» را و کلمه شک‌برانگیز «ظاهرأ» در آن را، باید به «سبب» عهد عتیقی (توراتی)، و به فرم هفتاد هشتاد ساله‌اش بخشید!

همینطور انتخاب شعر «ما را بس» را، بجای شعرهای کوتاه‌تری که در همان کتاب هستند و نشان می‌دهند که شاعر به شادی دو ماه بعد از انقلاب بسنده نکرده است.

وجدان علمی می‌گوید: بی‌خود نبود، که اسماعیل خونی، پیش از خواندن یکی از بهترین شعرهای دهه پنجاه (در برف مثل کودک)، گفت: «اگر بر تولت برشت و سعید یوسف بودند، به این شعر می‌گفتند: «خانوادگی»!»

وجدان علمی می‌گوید: زبان مادری، ارث و میراث شخصی هیچ احدی نیست، تا آن احد به خود حق بدهد، دیگران را عاق بکند.

وجدان علمی برای آخرین بار می‌گوید: دوست داشتن شعر کافی نیست. حرمت شعر را باید نگه داشت. حرمت شاعران، فدای سرت! اصلاً همه شاعران دنیا، تصدق تو و گاهنامات! سعید جان یوسف جان!

و سرتوشت این شعر به من می‌گوید: از این به بعد، وقت را صرف در آوردن سنگ از چاه نکن! چاهی دیگر حفر کن! قضاوت با خواننده.

سعید با همه این احوال، نازنین، تا بعد!

محمد عارف

## کتابها و نشریات تازه

### مجموعه شعر

■ آهین، عسگر: خو/بگردی در مه (دفتر اشعار، ۱۳۷۵-۱۳۷۰). آلمان، آزاده، ۱۳۷۵، ۱۲۸ ص.

پس از دفتر دریای بیست پنجمه (چاپ ۱۳۷۱)، این دومین دفتر شعر عسگر آهین و ادامه تکامل یافته همان روال پیشین است، دربرگیرنده ۷۰ شعر موزون در قالبهای آزاد. عسگر آهین، همچنان که در یادداشتی در شماره ۱ گاهنامه آمد، شاعری است که با شعر و نقد شعر فرنگی بیگانه نیست، و آثار مثبت این آشنایی را در نوع نگاه و در پرداخت شعرهایش می‌توان دید. در عین حال، ایرادهایی هم که آنجا طرح شده بود، در این ۷۰ شعر روشنتر قابل پیگیری است.

اگر آهین به زبانی پالوده‌تر (برای رسیدن به «کلام آخر» و بهترین گزینشهای کلامی) و به ساختی پیراسته‌تر در شعر

### با همکاری صوفیا محرابیان

۱۳۶۹ در آلمان چاپ کرده است که در آن سراینده با نام مستعار «مسعود» معرفی شده است. در مجموعه ناهنگامی ۲۴ شعر سپید می‌خوانیم با زبانی پاکیزه، اما غالباً حرفها و حسهایی شاعرانه که نیازمند به پرداخت بیشتر شعری هستند. شعری که نقل می‌کنیم «در گذرگاه» نام دارد: «کودکی ام را فریفتید / من که تشنه توپ رنگین زندگی بودم. / □ / بادبانتان را برافراشتم / دریا به دریا شتافتم / و گیسواتم بر سالها / سپید نشست. / □ / اینک بستایید مرا، خدایان! / مرا که چون مجسمه غم و اندوه / در گذرگاه بادها مانده‌ام.»

■ اصفهانی، زاله: خروش خاموشی. سوئد، باران، ۱۳۷۱، ۴۲۶ ص.

این مجموعه قبل از سرود جنگل چاپ شده است که در شماره ۲ معرفی شد. خانم زاله در پیشگفتارش می‌نویسد: